

خاطرات من از زنده یاد دکتر حسین فاطمی

همراه با

برداشته‌ایم از این خاطرات

درارتباط با حوادث ایران

و

خوانشی و تعلقات

نوشته: مگری

خاطرات من از زنده یاد دکتر حسین فاطمی

همراه با

برداشته‌هایم از این خاطرات

در ارتباط با حوادث ایران

و

حواشی و تعلیقات

نوشته: مگری

پیش‌گفتار

این نوشته برای ادای احترام نسبت به مردی انتشار می‌یابد، که بدون هیچ شبهه، اگر نه برجسته‌ترین، لااقل یکی از درخشان‌ترین چهره‌های جنبش ضد استعماری، ملی شدن نفت ایران بود. روزنامه‌نگاری با استعداد و سیاستمداری برجسته، و مبارزی بتمام معنی فداکار و از خود گذشته، بسا ایمانی استوار و اراده پولادین. چنین است کمترین توصیفی که از زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی می‌توان کرد. نوشتن زندگی‌نامه زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی کار نویسنده‌ای سطور نیست، نه چنین سودا‌ئی در سر و نه سه مدارکی در اختیار دارد، تا به انجام چنین مهمی بپردازد. از قضا روزگار چند صباحی در زندان لشکر ۲ زرهی، از نزدیک از مصاحبت او بهره‌برد، و گمانش بر این است که هیچ زندانی دیگری را این افتخار نصیب نشد، و پیش از آن نیز در زمانی که دکتر فاطمی سمت وزارت خارجه را داشت و یکی از برجسته‌ترین چهره‌های جنبش ملی شدن نفت و دولت دکتر مصدق بود، نویسنده این سطور بعنوان یکی از اعضای هیئت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار با او دیدارهایی داشت و قهرا گفتگوها‌ئی.

سی و سه سال از شهادت زنده‌یاد فاطمی می‌گذرد، در طول این مدت بزعم نویسنده این سطور، در هیچ زمینه‌ای حق او ادا نشده است. و چنانچه شاید بایدها و ومعنی کارهایش و بویژه آخرین قدم سیاسی اش: که برای اختفا آگاهانه خود را در اختیار سازمان نظامی حزب توده ایران گذاشت، کمتر پرداخته شده است.

اکنون پس از سی و سه سال نویسنده این سطور، در شرایط خاص و دشوار کنونی، وظیفه خود می‌داند که آنچه را از زنده‌یاد فاطمی به یاد دارد، بی‌کم و کاست و بدون هیچگونه دخل و تصرف، نقل کند. اما برای اینکه این نوشته و نقل

خاطرات ،معنی واقعی اش را افاده کند لازم میدانند که بدواً " تصویری بسیار جزئی و کم رنگ از محیط سیاسی سالهائی ،که ظرف زمانی این خاطرات می- باشند ترسیم کنند . تا زمینه پرداخت خاطرات مشخص و روشن گردد و پس از نقل خاطرات نیز به نتیجه گیریهای مشخص نویسنده ، و درسهائی که از رویداد ، البته به گمان نویسنده ، باید گرفته شود پرداخته می شود .

www.KetabFarsi.com

نویسنده این سطور سه سال پیش در نوشته‌ای (۱) مضمون واقعی تا ریخ اجتماعی ایران را از ابتدای قرن حاضر تا کنون چنین بیان کرد: "با استقرار مشروطیت و بتدریج که آثار آن در شئون مختلف اجتماعی، بخصوص در الفامتیا زات طبقات ممتازه مشهود گردید، عکس العمل ضد انقلاب، یعنی مخالفان مشروطیت، به عناوین گوناگون نمودار گردید. از آن تاریخ مضمون واقعی تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران نبرد و کشمکش بین دو گروه، دو طرز تفکر، و دو نوع سازمان بود: از یک سو اردوی زحمتکشان و محرومان و ترقیخواهان بود، که سوسیال دموکراسی ایدئولوژی‌شان بود و عمیقاً میهن‌دوست بودند، سازمانهای سیاسی شان حزب سوسیال دموکرات و دنبسال کنندگان راه آن در ادوار بعدی بود، از سوی دیگر اردوی طبقات ممتازه و استثمارگر و مرتجعین بود که هیچگونه ایدئولوژی مشخصی نداشته و از نظر تشکیلاتی و احزاب سیاسی هزار رنگ و هزار شکل بودند... الخ".

این برداشت که حاصل نگرش و بررسی علمی دگرگونیهای اجتماعی ایران است، ناگزیر نتایجی را بدنبال دارد، که در آن نوشته با نیرداخته نشده بود، ولی جا دارد که در اینجا باختصار آن یاد شود. بطور اجمال نتیجه منطقی پذیرفتن حکم یاد شده چنین است:

الف - چپ ایران حامل ایده‌های ترقیخواهان و انقلابی در اجتماع ایران بوده و هست و خواهد بود.

ب - چپ ایران دارای پایگاهی استوار در جامعه ایرانی است و طبقات و اقشار پیشرو و انقلابی، به تناسب زمان، همواره هودج آن را بدوش می‌کشند.

ج - آثار وجودی چپ ایران، بسته به تناسب قوا و میزان اختناق از یکسو، و آراستگی و استحکام صفوف آن از سوی دیگر، باشدت و ضعف همواره مشهود و غیرقابل چشم‌پوشی است.

د - چپ ایران پایه اساسی هرگونه تحرک و تحول واقعی و مترقی، در جامعه ایران است.

ه - بطور مشخص پرچم مبارزاتی و راه‌نمون چپ ایران، ایدئولوژی

ما رکیسم، می‌باشد.

و - چپ ایران درکشاکی دائمی و مستمر با نیروهای استثماری سرکوبگری واپس‌گرا، از هر دست، بوده و هست و خواهد بود. از این رو در عین حال هدف واقعی هرگونه توطئه‌های جنایتکارانه و کودتاهای فاشیستی و اقدامات سرکوبگرانه بوده و خواهد بود.

در دنباله‌های جمع‌بندی بود که نویسنده به نتیجه مشخص دیگری رسیده و آن این بود: "کودتای ۱۲۹۹ و کودتای ۲۸ مرداد دقیقاً" کودتاهای ضدسوسیالیستی و ضدترقیخواهی بودند... الخ" (۲).

ما در این گفتار در توضیح این نتیجه‌گیری خیلی دور نمی‌رویم و به تحلیل و چگونگی شکل‌گیری کودتای ۱۲۹۹ نمی‌پردازیم، بلکه اشاره گذرانی به کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و پیاپی مد‌های آن، صرفاً در رابطه با نتیجه‌گیری مشخص فوق‌الذکر، داریم. اما قبل از پرداختن باین اشاره گذرا باید نکات اساسی را یادآور شویم:

در سال‌های اخیر که هجوم ددمنشانه رژیم جمهوری اسلامی، بیش از هر سازمان و گروه، متوجه جنبش چپ و پرچمداران آن در سازمان‌های مختلف است، بلندگویان بورژوازی و کاسه‌لیسان با رگ‌ها سرمایه، تلاش همه‌جانبه - ای بکار برده و می‌برند، تا جنبش چپ ایران و بخصوص پرچم‌پرافتخاران اعتقادی آن، ما رکیسم را، بی‌اعتبار سازند. و این شبهه را در اذهان بوجد آوردند که گویا ما رکیسم و پیروان آن در ایران به بن بست رسیده‌اند. گفتنی است که در این کارزار تبلیغاتی تمام بخش‌های بورژوازی، اعم از سلطنت‌طلبان و هواداران پروپاقرص یا شرمگین جمهوری اسلامی، و سایر گروه‌ها و دسته‌بندی‌های دیگری که نام‌های از قبیل جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره و غیره بر خود نهاده‌اند، همداستان‌اند. و گاهی آزر می‌راند که آنجا می‌رسانند که تمام سیه‌کارهای عمده ولایت فقیه را نیز به چپ منسوب می‌کنند، و می‌خواهند این شبهه را القاء کنند که تب‌کارها سیاست‌های اختناق‌آور سرکوبگری و آزادی‌کش رژیم جمهوری اسلامی، منبعت از اسلام و به خصوص تاسیس امامت در مذهب تشیع نبوده، بلکه ناشی از رخنه افکار و

ایده‌های سوسیالیستی در ارکان این جمهوری است، و با این تمهید می‌کوشند که تمام نفرت و اشمئزاز به حق توده‌های ایرانی از رژیم را متوجه جنبش چپ کنند. صفحات نشریات و جراید سازمانهای یادشده مشحون از این گونه‌ها با طیل و یا وه‌گوئیها است. بلندگویان بورژوازی، از هر گروه و فرقه، چنین وانمود می‌کنند که گروه‌ها و سازمانهای چپ در گذشته و حال کاری جز اخلاگری نکرده و نمی‌کنند و از این رودرپیکار برای سرنگونی رژیم — جمهوری اسلامی جایی ندارند! و این در حالی است که هر روزدهها و صدها مبارز قهرمان از جنبش چپ ایران در مصاف واقعی با رژیم جمهوری اسلامی یا به خاک هلاک می‌افتند و یا به سیاه‌چالهایی که عنوان پرطمطراق تعزیرگاه اسلامی دارند، سپرده می‌شوند. گزافه‌نیت اگر بگوئیم اینان کورظا هر و باطن هستند، حقایق را نمی‌بینند و گمان دارند که بمدد تبلیغات و با کتمان حقایق راه‌بجائی می‌برند، بزعم این آقایان باید سازمانهای چپ را به کناری نهاد! گوئی احکام و قانونمندی تاریخ تحولات اجتماعی با زیجه دستهای ناپاک آنان است!

در کارزار بی اعتبار ساختن گروههای چپ و مبانی اعتقادی شان انواع و اقسام سلاح‌ها برده می‌شود، تکفیر، تهمت، افترا، جعل تاریخ، واژگونه‌نشان دادن حقایق و رویدادها، در شمار ابزارهای است که هر روز و هر ساعت به کرات مورد استفاده نظریه‌پردازان بورژوازی قرار می‌گیرد. استفاده از اشتباهات و احمقانها و خطاها و خیانت‌های رهبری برخی از سازمان‌های چپ شیوه رایجی است که با هشجاری و گاه زیرکی رندانه از سوی عملیه سرمایه‌وارتجاع زهر دست، بکار گرفته می‌شود. باید یادآوری کرد که اشتباهات و خطاهای تاریخی رهبری بسیاری از سازمانهای چپ و با لایخص حزب توده تنها این نبوده است که برداشت صحیح و علمی از سر رویدادها نداشته و قاعدتاً ذاتاً استراتژی و تاکتیک متناسب مبارزاتی در مراحل مشخص از حیات اجتماعی ایران نبوده‌اند، بلکه کم‌کاری و بی‌عبارت صحیح‌تر ندانم‌کاری در زمینه با زگوئی واقعیات و رویدادهای تاریخی، سهم‌ویژه و قابل توجهی را، در مجموعه این اشتباهات و خطاهای تاریخی بخود اختصاص

داده اند و چنان خلائی بوجود آورده اند که مجال داده است مرتدین و منحرفینی از قماش انور خامه‌ای آینه‌داری کنند و تاریخ را بگونه‌ای نامردانه تحریف کنند. علل اساسی بروز این پدیده‌ها مطلوب را باید در آنجا جست که اصل مهم دموکراسی حزبی، مانند بسیاری از اصول دیگر، شدیداً نقض می‌شود و انتقاد از خود که شیوه آزموده برای حفظ سلامت ارکان حزب بود، آشکارا بگونه‌ای تاسف‌آور مسخ می‌گردد.

با بهره‌گیری از این یادآوریه‌ها، در زمینه مشخص مورد بحث، خاطر نشان می‌کنیم اکنون کسی و چهار سال از کودتای ۲۸ مرداد گذشته است مشاهده می‌شود که بسیاری از واقعیات وارونه نشان داده می‌شود، و مفسران و مورخین بورژوازی چنان وانمود می‌کنند که جنبش چپ در نهضت ملی شدن نفت کاری جز اخلاگری نداشته است! حقیقت غیر از این است، جنبش چپ نیروی عمده و اصلی در شکل‌گیری جنبش و بخصوص ارتقای آن بودنگاه‌ها به شعارهای اعتصابات کارگری در نفت جنوب در سال ۱۳۰۸ و بعدها در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۳۰ نشان می‌دهد که این کدام نیرو بود که به واقع در صحنه پیکار خود نمایی می‌کرد و با گرو گذاشتن تمام وجودش علیه امپریالیسم مجدانه می‌رز می‌شد. بدیهی است هستند کسانی که اعتقاد دارند این یا آن شخصیت سیاسی تاریخ را می‌سازند اما نیازی نیست که ما در این جا به تفصیل به بیان این نظریه درست بپردازیم که تاریخ را توده‌ها می‌سازند و نقش افراد و شخصیت‌ها، هر چند مهم، نمی‌تواند تاریخ را بسازد.

اینکه رهبری حزب توده از آغاز نسبت به جریان‌هایی که به عنوان حبه ملی شکل گرفت برخوردارند درستی داشت یک واقعیت غیر قابل انکار است. و نیز در این حقیقت که رهبری حزب، در انتخاب شعار اصلی جنبش دچار سردرگمی بود، و پاره‌ای توهمات ابلهانه موجب آن گردید که ابتکار عمل در انتخاب شعار درست و با نتیجه درست گرفتن رهبری جنبش را از دست بدهد، جای کوچکترین تردیدی نیست. ولی برخلاف آنچه که معاندین القا می‌کنند سردرگمی و درماندگی رهبری ناشی از این نبود که گویا در اتخاذ تصمیم استقلال عمل نداشت، واقع اینست که این رهبری به جهات عدیده

دستخوش اپورتونیسیم چه از نظر سیاسی وجه‌الفاظ تشکیلاتی شده بود، از شرایط مشخص اوضاع ایران تحلیل علمی مارکسیستی نداشت و لذا دچار سرگشتگی شده بود، و در عین حال برای اینکه با اصطلاح قافییه را نیاز زد و عقب افتادگیش را بپوشاند، در مراحل اول جنبش تا حدود سی تیر ۱۳۳۱ در بر-خوردن با دولت دکتر مصدق دچار نوعی چپ روی بنیما رگونه گردید. با تمام این احوال حتی در این مرحله نیز تا ثیر وجودیش در استمرار رویا پیداری جنبش غیر قابل انکار است. یک لحظه فرض کنید که این نیرو در صحنه وجود نداشت آنگاه آیا از دکتر مصدق و همکارانش در برابر بقائی و شمس قنات آبادی کاری ساخته بود، و یا اگر بقائی و شمس قنات آبادی و مکی میداندار میشدند، با عوامل شان از قبیل شعبان بی‌مخ و عشقی و امیر موبور چه روزگار دکتر مصدق نمی آوردند؟

انتقادات بدنه حزب و کارها سرانجام چون تازیانه‌ای رهبری را تکان داد و چنانچه می‌دانیم شعاع ضرورت تشکیل جبهه واحد که مقارن سی ام تیر ماه ۱۳۳۱ از طرف جمعیت ملی مبارزه با استعمار داده شد و انتشار دعوت عام برای تشکیل این جبهه، در واقع نقطه عطف و تحولی در برداشت حزب نسبت به جنبش و بخصوص جبهه ملی بود. بدون تردید این موضع گیری مشخص (جانبداری قاطع از دکتر مصدق) تأثیری تعیین کننده در خنثی کردن توطئه شبه کودتائی دربار داشت و عامل قاطع در سقوط قوام بود.

آیا بیان این حقیقت بمعنای آنست که موضع رهبری حزب صد درصد اصلاح گردید، و از آن تاریخ به بعد رهبری حزب دستخوش خطا و انحراف نگردید؟ خیر منظور نویسنده بهیچوجه نه طرح چنین ادعائی است و نه قصد کوچکترین القا شبهه در این زمینه دارد. بنظر نویسنده این سطور که خود عضو هیات مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار و یکی از اعضای فراکسیون حزبی جمعیت و احرا کننده سیاستهای حزب بود. علیرغم تغییر ارزیابی و تغییر تاکتیک حزب در مورد جبهه ملی بطور کلی و دولت دکتر مصدق بالخصوص، به جهت سلطه اپورتونیسیم تشکیلاتی بر کل سازمان حزب و دسته بندیهای درونی هیات احرائیه و کمیته مرکزی، نه تنها در عمل سیاست دفاع انتقادی از دکتر مصدق

بدرستی پیاده نشد، و در بسیاری از موارد دستورالعمل های رهبری نقض می‌گردید، بلکه مآلاً "رهبری حزب در مورد برخورد با مسائل اساسی جنبش، یعنی شیوه رهبری صحیح جنبش و اتخاذ موضع مستقل و مسئول بعنوان یک سازمان انقلابی در پیشبرد آن، و تلفیق درست این وظیفه با دفاع و حمایت از دولت دکترا مصدق در برابر توطئه های دربار، دستخوش اپورتونسم راست گردید و در واقع یکبار دیگر و بصورت دیگری ابتکار عمل را در رهبری جنبش از دست داد، و دست بسته در انتظار اقدامات و دستورات دکترا مصدق در مواجهه با کودتا، دستخوش و قربانی فاجعه گردید. توضیح اینکه حزب از مدتها قبل و بخصوص از واقعه نهم اسفند باین نتیجه رسیده بود که امپریالیسم و ارتجاع توسل به کودتا را در دستور کار خود قرار داده اند، عکس العمل صحیح و منطقی برای یک سازمان انقلابی در چنین موردی این است که تمام قوای خود را برای مواجهه با کودتا بسیج کند، و هرگونه مکانات و وسایل را در این زمینه بکار گیرد. بدیهی است هشدار دادن به هواداران مصدق و تشویق آنان به مشارکت در عملیات مربوط به خنثی کردن توطئه های کودتائی بخشی از طرح یا طرحهائی است که میبایستی برای مواجهه با توطئه کودتا تدوین می‌گردید. صادقانه باید گفت که حزب و سازمانهای وابسته اش جز افشاگری تبلیغی، که در پاره ای موارد با لاف و گزاف همراه بود، به هیچ اقدام مشخص دیگری دست نیازی ندادند، و حتی یک طرح حداقل برای عقب نشینی نیروها و خارج کردنشان از زیر ضربه بهنگام بروز فاجعه و خطر پیش بینی نکردند، چه رسد به تهیه طرح واقعی و اساسی برای مقابله جدی و عملی با کودتا، که بنظر نویسنده با توجه به تناسب نیروها در آن تاریخ کاملاً منطقی و امکان پذیر و در عین حال تنها راه حل انقلابی در خور یک سازمان پیشرو و انقلابی بود. بیان تفصیلی این نقطه نظرها طبیعتاً در این مختصر نمی‌گنجد و این اشارات صرفاً باین منظور است که خوانندگان خطوط کلی نظرات نویسنده و برداشتهای او را بدرستی دریا بند و بدانند که مطالبی که بعداً از این نظر - شان خواهد گذشت اصولاً در چه زمینه ای طرح گردیده اند.

در مورد اینکه کودتای ۲۸ مرداد، ماهیتا کودتائی ضد سوسیالیستی و

ترقیخواهی بود با اختصار زیاد آوری شود که خوشبختانه در طول این سی و چند سال عاملین و کارگردانان واقعی کودتا، اسناد و مدارک زیادی به دست داده‌اند، از جمله کمیت روزولت عامل اصلی سیا و اجراکننده طرح کودتا، با نام رمزی آژاکس، در کتابش در این باره چنین می‌نویسد: "منظور از طرحی که نام رمزی آژاکس بر آن گذشته شده بود دست زدن به یک اقدام مشترک بود. کسانی که در این هم‌پیمانی شرکت داشتند، شاه ایران، چرچیل، ایس‌دی، سایر نمایندگان انگلیس، ایزنهاور، فوستروالس و سازمان آمریکایی سیا بودند. هدف ایجاد این هم‌پیمانی برکنار کردن یک نخست‌وزیر ایرانی یعنی دکتر مصدق بود. دکتر مصدق قبلاً کوشش کرده بود که شاه ایران را اخراج کند و خود جای او را بگیرد و برای رسیدن باین نتیجه یک پیمان شخصی با شوروی بسته بود. این پیمان در حقیقت گر که در سال ۱۹۵۳ سنش بین ۷۱ و ۸۰ سال تخمین زده می‌شد خیال می‌کرد که این نقشه زائیده فکر خود او است. اما دیگران آن را طور دیگری تلقی می‌کردند. در حقیقت پشت سر این پیمان، ابتکار سرد و حساب شده روس‌ها دیده می‌شد. بسیاری از طرفداران مصدق این را می‌دانستند در این ماه‌های اخیر حزب کمونیست ایران یعنی توده نفوذ خود را روی "نهضت مصدقی" تقویت کرده بود. درک این واقعیت و مخاطرات آن اکنون آمریکا و انگلیس و عناصر مهم ایران را بهم پیوسته بود. مطمئناً داشتیم که شاه و نیروهای ارتش و اکثریت چشمگیر مردم ایران جزء عناصر مزبور هستند. پیشنها داخلی آژاکس از فاجعه سازمان اطلاعات انگلیس ناشی شد و آن زمانی بود که انگلیسی‌ها دیدند که نمی‌توانند مصدق را از ملی‌کردن نفت و طرفداری شرکت نفت انگلیس و ایران منصرف کنند. انگیزه انگلیسی‌ها فقط برگرداندن امتیاز نفت شرکت انگلیس بود اما ما با آن کاری نداشتیم بلکه منظورمان دفع خطر کمونیسم بود که بطور واضح ایران را تهدید می‌کرد". (۳)

این نقل قول از روزولت در مورد هدف واقعی اجرای کودتا است، اما آنچه ما در عمل دیدیم بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد دیگر از دکتر مصدق که دستگیر شد و چند تن از وزراء و اطرافیان‌ش که شخصاً متعاقباً اعلامیه حکومت نظامی خود را تسلیم کردند، امواج هجوم و دستگیری و زندانی کردن عناصر

فعال در جنبش، عمدتاً متوجه جریان جیب یعنی حزب توده و جمعیت ملی مبارزه با استعمار گردید. برای اینکه ملاک مقایسه‌ای در این مورد به دست داده باشیم دو مورد از مشهودات عینی نویسنده یادآوری می‌گردد:

۱- از میان حدود چهارصد نفر زندانیان فلک‌الاک (منظور زندانیان غیرنظامی است). زندانیان نظامی در حیات اول قلعه بودند و نویسنده را به ترکیب و تعداد واقعی شان دسترسی نبود) فقط دو نفر آقایان خلیل ملکی و ناظرزاده کرمانی غیرتوده‌ای بودند، جوان دیگری "نبوی" نام بود که با فاصله کوتاهی آزاد شد و به خلیل قلم به‌مزدان در خدمت رژیم درآمد.

۲- در جزیره خارک نیز در فاصله ماه‌های آبان تا اسفند، ۱۳۳۲ از چند صد نفر زندانیان تبعیدی فقط آقایان حاج حسن شمشیری و حاج مانیان از هواداران جبهه ملی بودند. اینان نیز در خانه مسکونی رئیس پادگان منزل داشتند، و با سایر زندانیان تبعیدی، که نویسنده نیز در زمره آنان بود، مراوده کمی داشتند.

تعداد محکومین وابسته به جبهه ملی جز دکتر مصدق و زنده‌یاد دکتر فاطمی انگشت‌شمار بودند و غالباً نیز پس از محکومیت مورد عفو واقع شده و آزادی شدند.

در مقابل هزاران فرد توده‌ای که شکنجه شدند، و بودند کسانی که دوران شکنجه‌شان ماه‌ها و بعضاً سال‌ها طول کشید، هم‌چنین در برابر تعداد نسبتاً قابل توجهی که در زیر شکنجه کشته شدند و یا نقض عضو پیدا کردند و یا دچار بیماری‌های روانی شدند، تا آنجا که نویسنده بخاطر داردا ز زندانیان گروه‌های طرفدار جبهه ملی و دوفرشلاق خوردند، یکی توانگر بختیارها بود که از بازاریان هوادار دکتر مصدق بود و ظاهراً از طرف بازرگان لورفته بود، او پس از شلاق خوردن محل چاپخانه دستی نشریه راه مصدق را الوداد.

دیگری احمدانصاری از کارمندان وزارت دارائی بود که بعدها عکس‌اورا سازمانهای وابسته به جبهه ملی به اطراف و اکناف عالم فرستادند و درباره‌اش تبلیغ فراوان کردند.

بدین گونه روشن می‌گردد که هدف واقعی کودتا، همانگونه که

کر جمعیت روز ولت گفته بود، سرکوب نیروهای انقلابی چپ در صحنه مبارزه بود که این امر شرط اصلی و اساسی فراهم شدن زمینهای برای سلطه مجدد امپریالیسم بر منابع نفت ایران و اعطای امتیاز به کنسرسیوم متشکل از کمپانیهای امریکائی و انگلیسی بود.

همانگونه که یادآوری شد بیان این توضیحات اجمالی، که البته هر بخش آن میتواند موضوع یک رساله یا یک کتاب باشد، فقط باین منظور است که اولاً برداشتهای نویسنده از شرایط آن روز تا حدودی بیان شده باشد و ثانیاً زمینه ای باشد برای واضح تر شدن مطالبی که در سطور آتی از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

قسمت اول

ملاقات با عناصر موثر جبهه ملی و دولت دکتر مصدق

جمعیت ملی مبارزه با استعمار را ابتدا با نام دیگری در دوره حکومت رزم آرا تشکیل گردید. موسسین جمعیت، که بعضی از افراد حزب و اکثر از رجال دموکرات غیر حزبی بودند، سه نفر را برای تهیه و تنظیم برنامه و اساسنامه جمعیت تعیین کردند، که نگارنده یکی از آن سه نفر بود. در جلسات کمیسیون سه نفری طرح برنامه و اساسنامه تنظیم شد و قبل از اینکه به جلسه مجمع موسس برده شود، وسیله یکی از اعضای کمیسیون به مسئولین حزبی برای اظهار نظر داده شد. در ماده اول طرح برنامه شعار ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران بروشنی آورده شده بود ولی با کمال تاسف پس از اعاده طرح ملاحظه شد که ماده اول برنامه را تغییر داده اند و بجای ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران، عبارت ملی شدن صنعت نفت جنوب آورده شده بود، بدیهی است عدم رضایت و اعتراض شفاهی نویسنده و عضودیگر کمیسیون تأثیری نداشت و طرح برنامه و اساسنامه با اصلاح کذائشی در

مجمع موسس به تصویب رسید. بدین ترتیب فرصت مناسبی برای اینکه حزب شعارنا درست و غیر اصولی اتخاذی خود را، حداقل بطور غیر مستقیم، اصلاح کند از دست رفت، و از این ممر خسران فوق العاده‌ای متوجه حزب و جنبش چپ در مجموع گردید، و انرژیهای فوق العاده‌ای در راه "توجیه" شعارنا درست به در رفت و دامنه اختلافات بیمورد و شکافی جهت با جبهه ملی در آن مرحله گسترش یافت.

علیرغم اختلافاتی که در شعار اساسی جمعیت با شعار اعلام شده از طرف جبهه ملی وجود داشت، از همان بدو تشکیل جمعیت تصمیم گرفت تماس‌هایی با جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی، که در آن ایام از پایه‌های اساسی جبهه ملی بود، برقرار کند. و در واقع در عین رقابت نوعی ائتلاف عملی در مبارزه با امپریالیسم انگلیس با آن جبهه داشته باشد. بدیهی است تا مقطع سی تیر نه از سوی جمعیت تلاش موثری در این زمینه بکار رفت و نه اگر تلاشی هم می‌شد منتج به نتیجه‌ای می‌گردید. دلیل این وضع واضح بود چون در واقع ما خود با اعلام شعارنا درست و غیر منطقی، زمینه مناسب برای فعالیت‌های مخرب عناصر است جبهه ملی از قبیل بقائی و غیره فراهم کرده بودیم و عناصر با حسن نیت جبهه ملی، اگر هم می‌خواستند، در چنین وضعیتی کاری از دستشان ساخته نبود و نمی‌توانستند قدمی در جهت اتحاد عمل با ما بردارند. البته تماس با کاشانی وضع دیگری داشت و از همان ماه‌های اول تاسیس جمعیت تماس‌ها برقرار گردید و هر چند گاهی یکبار ملاقاتی بین او و چند نفر از اعضای هیات مدیره صورت می‌گرفت. با شخص دکتر مصدق نیز تا قبل از سی تیر هیات مدیره دو بار ملاقات داشت و طبیعتاً موضوع مذاکره بیشتر در زمینه اشکالاتی که اینجا و آنجا برای فعالیت جمعیت بوجود می‌آمد، دور می‌زد. در این ملاقاتها تقاضاهای جمعیت مطرح می‌گردید و متقابلاً دکتر مصدق نظرات خود را بیان می‌کرد.

اما وقتی که اکثریت مجلس هفدهم به هدایت دربار تصمیم به مخالفت با دولت دکتر مصدق گرفت و مقارن سی ام تیر ماه ۱۳۳۱، وقتی که حزب به کیفیت پیش گفته، سیاست اتخاذی نسبت به جبهه ملی و دولت دکتر مصدق را تغییر

داد، و با انتشار دعوت عام جمعیت ملی مبارزه با استعمار تشکیل جبهه
واحد ضد استعمار در صدر دستور کار حزب و بخصوص جمعیت قرار گرفت، ملاقات
و تماس با سران جبهه ملی بموازات تلاش بدنه حزب و جمعیت برای برقراری
تماس با عناصر وابسته به جبهه ملی، در درجه اول اهمیت قرار گرفت و به
صورت وظیفه روزمره هیات مدیره درآمد.

همان فردای روزی تیر، صبح اول وقت از طرف دفتر دکتر مصدق
با جمعیت تماس گرفته شد و تقاضا کردند که نمایندگان جمعیت برای ملاقات
دکتر مصدق به منزل ایشان، که اداره نخست وزیری نیز بود، بروند. هیئتی
که معمولاً به این ملاقات ها می رفت سه عضو دائمی داشت: یحیی خدا بنده
رئیس جمعیت، محمد رضا قدوه و نویسنده و غالباً اوقات یکی از آقایان
رحیم نامور و باقر موسوی و یا هر دو نفر آنان سه نفر پیش گفته را همراهی
می کردند. نویسنده درست بخاطر نداشتن آن روز برای ملاقات با دکتر مصدق
کدام یک از دو نفر آقایان نامور و موسوی ما را همراهی کردند، بهر تقدیر
بلافاصله بمنزل دکتر مصدق رفتیم و ایشان طبق معمول در اطاقی، که مقابل
در ورودی به سرسرا قرار داشت، ما را پذیرفتند در این اطاق که بسیار ساده
و هیچ نوع تزئینی نداشت تخت خوابی قرار داشت که دکتر مصدق با پیژامه یا
ربدوشا مبره مواره روی آن دراز می کشید و بهمین صورت ملاقات کنندگان از
جمله ما را می پذیرفت. آن روز پس از ورود ما و تبادل تعارفات، ابتدا
دکتر مصدق مطالبی بیان کردند که در حقیقت نوعی اظهار خوشوقتی و تشکر
ضمنی از موضع سیاسی جمعیت در قبال توطئه روی کار آوردن قوام بود و سپس
اظهار داشتند که در حال حاضر مسئله اساسی مملکت اعاده نظم و انضاط در کشور
است، تا دولت بتواند با فراغ خاطر به تعقیب برنامها پیش بپردازد. جواب
دادیم که در این زمینه هر کاری که از عهده ما برآید خواهیم کرد. ایشان
اظهار داشتند عجلتاً در تهران باید تظاهرات موقوف گردد و محیط آرامی ایجاد
گردد، هم اکنون شما آقایان به اداره کل شهربانی بروید در اطاق رئیس
شهربانی آقایان سهام السلطان بیات و دکتر صدیقی و سرتیپ کاظم خان
شیبانی حضور دارند، ببینید آقایان چه تقاضائی دارند در حفظ نظم با آنان

همکاری کنید. (۵). ما پس از یادآوری اصولی در مورد اینک تظا هرات مسالمت آمیز مردم تهران و شهرستانها در شرایط فعلی پس از درهم شکستن توطئه امری عادی است و نباید از آن و اهمیت داشت قبول کردیم که در انجام تقاضای دکتر مصدق بلافاصله به شهربانی رفته و به آقایان نامبرده در فوق پیوندیم. پس از ورود به اطاق رئیس کل شهربانی بهمان ترتیبی که آقای دکتر مصدق یادآوری کرده بودند با سه نفر آقایان مذکور روبرو شدیم، آنان در جریان ملاقات ما با آقای دکتر مصدق بودند و لذا توضیح علت ورود ما با نحا ضرورتی نداشت، و اظهاراتشان تکرار همان مطالبی بود که قبلا از زبان آقای دکتر مصدق شنیده بودیم، باین تفاهوت که مشخصا گفتند هم اکنون جماعتی مشغول تخریب و سرنگون کردن مجسمه های شاه و رضا شاه هستند، خوبست از این کارها جلوگیری شود و تظا هرات نیز موقوف گردد. ما جواب دادیم که دستور تخریب مجسمه های شاه و رضا شاه از طرف جمعیت یا متحدین آن صادر نشده و این چنین عملیات مربوط به هواداران جمعیت نیست تا جمعیت بتوانند بلافاصله دستور موقوف شدن آنها صادر کنند، ولی باید توجه داشت که مردم قیام کرده و کشته داده اند و باین قیمت بر توطئه گران پیروز شده اند و در ادامه این پیروزی و برای هشدار مجدد به توطئه گران تظا هراتی ترتیب داده اند که امری عادی است و جای نگرانی نیست، بخصوص که تجربه چند روز گذشته نشان داده است که مردم قصد آشوب و اخلاص ندارند و تا آنجا که مربوط به جمعیت، ما و هواداران آنست، این تظا هرات مسالمت آمیز و با نظم و انضباط کامل است و تهدیدی برای نظم شهری به حساب نمی آید، معذک ما آمادگی داریم حتی این تظا هرات را موقتا موقوف کنیم. پس از این مذاکرات آقایان پیشنهاد کردند که با تفاق به پارک شهر و بعضی نقاط دیگر که جماعتی در آنجا مشغول تخریب مجسمه ها هستند برویم. ما این پیشنهاد را قبول کردیم و با تفاق آقایان دکتر صدیقی و سرتیب شیبانی از شهربانی بیرون آمدیم و آقای سهام السلطان بیات در آنجا ماند. ما پیاده به طرف پارک شهر راه افتادیم و وقتی که به آنجا رسیدیم، اتفاقا نویسنده این سطور همراه دکتر صدیقی جلوتر از دیگران حرکت می کرد. ما دیدیم که چند

جوان که با زویندهای حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم (سازمان
 مربوط به داریوش فروهر) راه با زوینده بودند با راه و طناب و وسائل دیگر
 مشغول تخریب محسمه محمدرضا شاه اند، بلافاصله از فرصت استفاده کرده و
 گفتم: آقای دکتر صدیقی می بینید که این چند جوان وابسته به حزب پان -
 ایرا نیست هستند و ارتباطی با ما ندارند، و بر فرض که ما خودمان را نیز
 معرفی کنیم آنان از ما حرف شنوی نخواهند داشت. آقای دکتر صدیقی با
 ناباوری در من نگرسته و جواب دادند که احتمال دارد افراد شما تعدادی
 با زوینده حزب پان ایرانیست راه با زوینده باشند تا شناخته نشوند و این
 کار را به حزب دیگران بگذارند! من از این طرز تلقی در شگفت شدم
 دیگر همراهان نیز سر رسیدند و آنان نیز حرفهای مرا تکرار کردند. سپس از
 آنجا در مسیر خیابان سپه به طرف چهارراه پهلوی رفتیم، غالباً افرادی از
 اعضا و هواداران جمعیت در خیابانها و در سرچهارراهها وظیفه ما مسوریین
 راهنمایی را عهده دار بودند و خوبی عبور و مرور را منظم کرده بودند که البته
 نمی توانست مورد ایراد یا اعتراض آقایان دکتر صدیقی و سر تیب شیبانی
 باشد. در سر راه چهارراه پهلوی و سپه، ظلایه تظاهرات عظیمی را دیدیم که از
 طرف ایستگاه راه آهن، به ایستگاه هواداران جمعیت و کارگران ترتیب داده
 شده و به سمت شمال در حرکت بود، به آقایان یادآوری کردیم که این تظاهرات
 هرات مربوط به هواداران جمعیت است و می بینید که در کمال نظم و انضباط
 است و ما مورین انتظامات از هر طرف مراقب حفظ نظم و در عین حال تا میسر
 عبور و مرور هستند. آقایان از کثرت جمعیت و عظمت تظاهرات حیرت زده شدند
 و گفتند بهتر است دستور بدهید که این تظاهرات در همین جا ختم گردد و
 تظاهرات کنندگان متفرق شوند، ما برای ایراد حسن نیت این تقاضا را قبول
 کردیم و ترتیب خاتمه دادن به تظاهرات را دادیم و این دستور از طرف یلبندگوها
 به تظاهرات کنندگان ابلاغ گردید و وقتی که آقایان دیدند که تظاهرات کنندگان
 با چه نظم و انضباطی متفرق می شوند خاطر جمع شدند و از آنجا مسیر خیابان سپه
 را بطرف توپخانه طی کردیم، و در برابر سردر باغ ملی از آنان خدا حافظی
 کردیم، آنان بسوی شهر بانی رفتند و ما نیز روانه دفتر جمعیت شدیم.

اگر شرح این ملاقات تا حدودی به تفصیل آورده شد برای اینست که اکنون پس از سالها هرگاه نویسندگان وابسته به بورژوازی و دیگران از سیام تیر حرف میزنند مطلقاً نقش چپ را در آن نادیده میانگارند! رفتار دکتر مصدق، دعوت او از ما و اظهاراتی که در کمال امانت خلاصه آن نقل شد، گویای این واقعیت است که وی بخوبی از نقش قاطع و تعیین کننده نیروهای چپ در خنثی کردن توطئه دربار - قوام آگاه بود و آنرا ارج می گذاشت. از این تاریخ به بعد ملاقاتهای نمایندگان جمعیت با دکتر مصدق مکرر شد خلاصه مذاکرات هر جلسه ملاقات را نویسنده این سطور گزارشوار در همان روز برای هیئت اجرائیه حزب ارسال می داشت.

بجز آقای دکتر مصدق، با دیگر سران جبهه ملی از جمله آقایان مهندس رضوی - دکتر شایگان - دکتر کریم سنجابی - دکتر عبداله معظمی - خسرو قشقائی - مهندس حق شناس و مهندس حسینی نیز ملاقاتهایی داشتیم، که بیان ماجرای این ملاقاتها و گفت و شنودها در خور این نوشته نیست، فقط در حاشیه یادآوری یک نکته را خالی از فایده نمی دانم آن اینست که خسرو قشقائی در یکی از جلسات ملاقات با سادگی خاصی اظهار داشت که دونفر در آقای دکتر مصدق نفوذ کلام دارند یکی آقای دکتر عبداله معظمی است و دیگری آقای دکتر حسین فاطمی، بهتر است بیشتر از همه بسراغ این دونفر بروید، والا من بنوبه خود با وحدت نیروها بمنظور مقابله موثر با دربار و توطئه های که از آنجا سرچشمه می گیرد موافقم.

با آقای دکتر عبداله معظمی یکبار ملاقات کردیم، در آن ملاقات ایشان فقط شنونده بودند و بسیار در حرف زدن امساک می کردند (۶)

ملاقات با زنده یاد دکتر فاطمی

برای ملاقات با زنده یاد دکتر فاطمی که موضوع اصلی این نوشته است از سوابق آشنائی آقای احمدلنگرانی با ایشان استفا ده شد. و برای نخستین بار سه نفر اعضای اصلی هیئت مذاکره به اتفاق آقای رحیم نامور همراه آقای احمدلنگرانی به عمارت وزارت خارجه رفتیم و ایشان را در اتاق کارشان ملاقات کردیم.

نویسنده این سطور قبلا با زنده یاد دکتر فاطمی هیچگاه روبرو نشده و سابقه‌ای با او نداشت، ولی با نام و سوابق ایشان کاملاً آشنا بود. در اینجا با یکصد دقیقه آرا را رکنند که تا قبل از ملاقات و آشنائی، قضاوت ذهنی مثبتی در مورد ایشان نداشت. ولی پس از نخستین دیدار علامت سؤال بسیار بزرگی در این باره در ذهنش نقش بست. زنده یاد دکتر فاطمی خیلی خودمانی ما را پذیرفت و بدقت به اظهارات ما گوش می‌داد، محور گفتگوهای ما توطئه‌های دربار و مخاطراتی بود که از جانب امپریالیسم مجموعه جنبش و دستاورد‌های آن را تهدید می‌کرد و سرانجام جستجوی راه حل اصلی مناسب برای مقابله با این مخاطرات. بنظر ما مسئله محوری در این مورد همانا اتحاد عمل همگانی بود. مخاطرات موجود در محله‌های عمیق و نیروهای چپ و هواداران دکتر مصدق بود و ما برای تحقق این اتحاد عمل تلاش می‌کردیم.

دکتر فاطمی پس از آنکه با دقت همه حرفهای ما را شنید، بدون هیچ گونه سیاست مآبی با کمال خلوص به تفصیل به بیان نظریاتش پرداخت و در همین جا ما دریا فتمیم که او هیچگونه ابائی از این ندارد که همه آنچه را می‌اندیشد با ما در میان بگذارد. او در این مذاکرات مطلبی را برای اولین بار عنوان کرد که ما تا آن زمان از هیچیک از سران جبهه ملی و آقایان دکتر مصدق و کاشانی (در دورانی که هنوز روابطش با دکتر مصدق تیره نشده بود و خود را از ارکان جنبش می‌دانست) نشنیده بودیم. آن مطلب خلاصه این بود: دکتر فاطمی قدرت حاکم و مدیره مملکتی را به یک هرم تشبیه می‌کرد که دکتر مصدق و دستیاران نزدیکش بزحمت به راس هرم چسبیده اند و تلاششان اینست که خود را همچنان در آن مکان حفظ کنند. بدون اینکه هیچگونه پیوندی سنخیتی با ساختار هرم و یا مجموعه عوامل تشکیل دهنده آن داشته باشند. بنظر او کافی بود که این هرم دچار تکانی بشود تا بقول او "همه ما با سر به زمین بخوریم". توضیحات تفصیلی او در این مورد خلاصه این بود که دستگاه حاکمه در اختیار دکتر مصدق و همکارانش نیست و هر لحظه این خطر هست که این تکان بوجود آید و آقایان بهیچگونگی از هرم حاکمه پرتاب شوند. در عین حال این سخنان نکته دیگری را در برداشتند و آن این بود که قدرت مردم در

خارج از ساختار قدرت حکومتی باید بعنوان وزنه تعادل همواره آماده عمل باشد. این حرفها واقعا برای ما تا زگی داشت، چون همانگونه که اشاره شده هیچک از رهبران و مردان سیاسی دیگر با صداقت با ما وارد گفتگونی - شدند، این بود که با شنیدن این حرفها و احساس حویکرنگی در مذاکره صحبت - مان با او گل انداخت. او آگاهانه و توقع بینانه اوضاع سیاسی و نیروهای موجود در صحنه را ارزیابی میکرد و نتیجه می گرفت که نقش نیروهای جب در بر هم زدن توطئه های امپریالیسم، نقشی اساسی و تعیین کننده است، بهمین جهت به انواع واقسام کنایات و استعارات و گاه ها صراحت ما را به هشپاری و آمادگی روز افزون برای مقابله با توطئه های دربار و امپریالیسم تشویق می کرد.

در جریان این دیدار نویسنده این سطور مشخصا دریافت که طبرف گفتگوی ما این بار واقعا از استعداد و هوش فوق العاده ای برخوردار است. فروغ ذکاوت از چشمان ریزا و می تا بید و خنده زیرکانه ای صورت او را زینت می بخشید که بهیچوجه نشانی از عدم صداقت در آن نبود.

گفتگوی ما تمام شد از طبقه آخر کاخ وزارت خارجه با آسانسور اختصاصی وزیر پانین آمدیم شایدا عت از ده شب گذشته بود. فردای آن شب، صبح خیلی زود، خلاصه مذاکرات را طبق معمول برای مسئول جمعیت در هیئت اجرائیه فرستادم. دکتر فاطمی صمیمانه به ما هشدار داد که با بدکا ملا مراقب باشیم و فقط روی نیروهای خودمان حساب کنیم. او ما را از این توهم بر حذر می داشت که گویا نیروهای عمده ای، به غیر از نیروهای متشکل خود ما، در اطراف مصدق وجود دارد و حداقل او کار آئی سایر هواداران را منطقا به زیر سؤال می برد. او خطر را، حتی بیش از آنچه ما جدی می پنداشتیم، جدی می پنداشت. لذا ما را به هشپاری و مراقبت بیشتری فرا می خواند. افسوس که رهبری حزب مضمون واقعی این پیام را چنانچه شاید و یا بد درک نکرد و یا اصلا درک نکرد. یک یا دو بار دیگر بهمان کیفیت شبانه با ایشان در عمارت وزارت خارجه ملاقات داشتیم، البته در ملاقاتهای بعدی دیگر احمدلنگرانی حضور نداشت و محیط مذاکرات کاملا صمیمانه و خودمانی تر بود.

پس از این ملاقاتها بکلی نظرم در مورد او تغییر کرد و دریافتم که دکتر مصدق در انتخابش به سمت وزارت امور خارجه نهایت درایت و مصلحت‌داری از خود نشان داده است. و نیز دانستم که آنچه خسرو قشقایی به ما گفته بود واقعیت داشت. حوادث بعدی نشان داد که فاطمی در اعتقادش تا چه اندازه استوار و پابرجا بود.

قسمت دوم:

- تجربه فراندم

یکی از مهمترین اقداماتی که دکتر مصدق برای درهم شکستن توطئه طرفداران دربار به آن متوسل شد انجام فراندم برای انحلال مجلس هفدهم و سنا بود. بی‌گمان بسیاری از ناظران و سیاستمداران این اقدام را نوعی ریسک تلقی می‌کردند و در مذاکراتی که سران زندانی جبهه ملی در زندان غالباً با همدیگر داشتند به همین کیفیت این اقدام، و انحلال مجلس، را عملی حساب نشده و مخاطره آمیز توصیف می‌کردند و اظهار تاسف می‌کردند که چرا بموقع نتوانسته بودند دکتر مصدق را از این کار بازدارند. ما در این باره نظری دیگر داشتیم و آن اقدام را ضروری و مصاب می‌دانستیم. بحث در این باره و در اینجا موردی ندارد. آنچه در این خصوص بمناسبت محتوای این نوشته در خور یادآوری است توجه باین نکته است که اجرای فراندم متضمن درسی بسیار مهم بود که رهبری حزب به اهمیت آن توجه نکرد. مختصری در این باره توضیح می‌دهم:

من شخصاً تمام روز ۱۲ مرداد (روز برگزاری فراندم) را در خیابان‌ها به کار سرکشی به حوزه‌های رای‌گیری، و تحقیق درباره کیفیت مشارکت مردم در فراندم، گذارندم. هدفم از این کار این بود که بدانم واقعاً میزان علاقه مردم به مشارکت در فراندم تا چه اندازه است. صرفنظر از سرکشی به حوزه - های رای‌گیری و مشاهده صفوف رای‌دهندگان، کلیه مغازه‌های خیابان‌های ناصرخسرو و چراغ برق را که عمدتاً مرکز دکانداران و فروشندگان لاستیک و لوازم اتومبیل و غیره بود، با دقت بازدید کردم، چون صاحبان این مغازه - ها و کسبه این خیابانها را قشر میانه‌بورژوازی میدانستم که قاعدتاً از

دکتر مصدق هواداری می‌کردند.

در هر مغازه به بهانه‌ای با صاحب مغازه و کسانی که در آنجا کار می‌کردند نزدیک می‌شدم تا با ملاحظه انگشتشان تشخیص دهم که آیا در رفتار دوم شرکت کرده‌اند یا خیر؟ شب آن روز ما در جلسه فراقسیون حزبی جمعیت می‌بایستی حاضر می‌شدیم. جلسه با حضور کیا نوری تشکیل شد و طبیعتاً مهمترین موضوع مورد بحث رفتار دوم بود و نتیجه‌گیری از آن:

محمد رضا قدوه از نتایج حاصله بنیاداً اظهار رضایت کرد و با آب و تاب تمام، با دهن گرمی که داشت، بعنوان یک پیروزی از آن یاد کرد. وقتی که نوبت صحبت به من رسید، درست نظر مخالفان و اظهار کردم و برای اثبات برداشته‌ایم به ملاحظات شخصی‌ام به شرحی که گذشت، اشاره کردم و با قرموسوی را که در طی تمام روز همراهم بوده شهادت گرفتم. واقعاً این بود که جز نیروهای حزب توده و وابستگانش، در صدد بسیار کمی از سایر طبقات بخصوص کسبه و بازرگانان و مردم میان‌نه‌حال در رفتار دوم شرکت کرده بودند. از سازمانهای سیاسی وابسته به دولت نیز فقط صف "نیروی سوم" که البته انتظامی هم داشت قابل توجه بود. ولی آن صف هم بسیار کوتاه و تعدادش قلیل بود. در مقابل سازمان جوانان حزب توده دارای شیمیائی خنثی کننده‌ای ساخته بود، که سهولت آثار مرکب سیاه انگشت را پاک می‌کرد. افراد سازمان جوانان از این دارو استفاده کرده و بعضی از آنان هر یک چند بار رای داده بودند و مسئول سیاسی آن روز سازمان این کار را بعنوان یک اقدام درخشان "انقلابی" به رخ رفقایش کشیده بود!

من نتیجه‌گیری کردم که طبقات میان‌نه‌حال و بازاریان و کسبه خورده - پاکه پایگاه اجتماعی جبهه ملی بودند، خسته شده و نسبت به سرنوشت جنبش بی‌تفاوت شده‌اند و این نشانه بروز خطری بسیار جدی است. باید انصاف بدهیم که کیا نوری هم، چنین اظهار نظر کرد:

"بر خلاف نظر رفیق قدوه مجموع گزارشهایی که از صبح تا شب به هیئت اجراییه رسیده در تائید نظر رفیق... (اشاره به من) می‌باشد. "من مطلب را دنبال کرده و گفتم اکنون ما تقریباً تنها مانده‌ایم و لذا وضع بسیار خطرناک

است چه باید کرد، بخصوص که ارتجاع از این اقدام در جهت مقاصد خود بهره - برداری کرده و بستن مجلسین را تخطی از قانون اساسی بحساب می آورد. " تنها نتیجه‌ای که از این بحث داغ گرفتیم این بود که هیئت مدیره با رهبران جبهه ملی مجدداً ملاقات کند و حساسیت وضع وحشی بودن خطر را به آنان یادآوری کند، و از آنان بخواهد که صرف نظر از برداشتن گامهای جدی در طریق وحدت، تکلیف روشنی برای چگونگی مقابله با خطرات محتوم و از جمله کودتا تعیین کنند و بطور خلاصه صراحتاً به آنان بگویند که جمعیت ملی مبارزه با استعمار همه نیروها را در اختیار دولت می‌گذارد و تا کید شود که به نحو قاطع از این نیرو برای مقابله با کودتا استفاده شود. ملاقاتها با حدیث و سرعت ترتیب داده شد و همه مطالب را با یکایک رهبران جبهه ملی در میان گذاشتیم و در واقع سرانجام با هزار زبان تسلیح توده‌ای را پیشنهاد می - کردیم. حاصل تمام این ملاقاتها منفی بود بعضی مثل دکتر شایگان جواب می‌دادند: "همه روزه صدها نامه اعتراضی به ما می‌رسد و در آن نامه‌ها مردم ما را از همکاری با شما بر حذر می‌دارند، چطور می‌توانیم در این زمینه با شما نزدیک تر شویم. . . . " و برخی دیگر مثل سنجایی با کمال سادگی می‌گفتند که "ما تا توئمان (کورمال کورمال کردن) می‌کنیم و هیچ برنامه مشخصی برای دولت و جبهه در این مورد نداریم. با اینکه همه حرفهای شما را در مورد جدی بودن مخاطرات می‌پذیریم، اما در زمینه اجرای پیشنهادتان از ما کاری ساخته نیست. "

با اینکه گزارش تمام این ملاقاتها جزء به جزء به اطلاع هیئت اجراییه می‌رسید معذالک هیچگونه اقدام جدی برای روشن کردن مواضع ما صورت نگرفت. حاصل این ملاقاتها بوضوح برداشتهای زنده یا دفاطمی را تأیید می‌کرد. ولی چه سود هما نگونه که اشاره شد رهبری حزب مفهوم واقعی این پیام او را درک نکرده بود.

قسمت سوم:

- دیدار با دکتر فاطمی در زندان لشکر آزادی

وقایعی که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد گذشت در خور بحث و توجه

فراوان است که متاسفانه در این نوشته مجال برداختن به آن نیست. این نکته محرز است که مرحله اول توطئه کودتا در شب ۲۵ مرداد وسیله حزب توده افشا و به موقع خبر آن به دکتر مصدق داده شد. صبح روز بعد نیز خبر این مطلب در روزنامه های صبح حزب توده به تفصیل انتشار یافت، اما اکنون پس از سالها مورخین و نویسندگان بورژوازی تلاش می کنند که حتی این حقیقت واضح را، که دکتر مصدق در دادگاه نیرا تلویحا تا بید کرد، انکار کنند!

بیگمان سازمان اطلاعات حزب که در حزب سازمان نظامی بود در این میان نقش شایان توحهی انفا کردولی رهبری حزب در این مرحله مشخص نیز دستخوش خوش خیالی گردید و به گمان اینکه توطئه کودتا را با این افشاگری درهم شکسته است از این حقیقت که امپریالیستهای امریکائی وانگلیسی به سادگی دست از اجرای نقشه هایشان بر نخواهند داشت غافل ماند و خطری محتوم را دست کم گرفت، و از آن مهم تر همان طور که گفته شد رهبری حزب طرح مستقل مقابله با کودتا را اساسا طرح نکرده بود، و فقط روی همکاری با دکتر مصدق و استفاده غیر مستقیم از امکانات دولتی حساب می کرد و این خود عمده ترین خطای رهبری حزب در این مقطع تاریخی بود، همانا طور که یادآوری شد زنده یاد دکتر فاطمی در این باره قبلا هشدار لازم را بما داده بودند که نباید روی توانائی دولت و اطرافیانش بطور حدی حساب کنیم و امکانات و نیروهای آنها را قابل توجه بدانیم.

اما از آنجا که حزب تحلیل علمی درستی از شرایط خاص ایران و به خصوص موضع گیریهای بورژوازی نداشت و آن نیرو را بخطا و بدون دلیل عمده می پنداشت، این هشدار و همچنین نتایج حاصل از تحریه رفراندوم را نادیده انگاشت و از آن درس نگرفت.

پس از آنکه توطئه کودتا در شب ۲۵ مرداد موقتا عقیم گردید و شاه فراری شد طبیعا میبایستی از هبحان توده ها استفاده می شد و برای ارتقاء آگاهی و جنبش در مجموع گامهای ضروری برداشته می شد، اما در همان حال همه این اقدامات میبایستی در خدمت مهمترین وظیفه مبرم روز قرار داده می شد، مهم ترین وظیفه حزب و نیروهای چپ این بود که خود را برای مقابله حدی با

توطئه کودتا که امکان تکرار آن بهیچ وجه منتفی نشده بود، آماده و محمدر سازند. باید صراحتاً یادآوری کرد که حزب در زمینه جزء اول این وظایف یعنی ارتقاء جنبش به مرحله بالاتر با بهره‌برداری از فرار شاه و عقیم ماندن توطئه کودتا، بدو موضع درستی اتخاذ کرد و شعار تشکیل مجلس موسسان را طرح و با گستردگی هر چه تمام‌تر این شعار را به میان مردم برد، اما نسبت به جزء مهم‌تر و اساسی وظیفه‌اش یعنی تدارک مقاومت جدی علیه کودتا، بخیال اینکه چون در افشای مرحله اول کودتا به دولت دکتر مصدق کمک کرده و عملاً صداقت خود را در پشتیبانی از دولت ثابت کرده است، در بستراستظها رسته کمک دولت آرمید و بزودی تحت تاثیر هیجانات توده‌ای، دستخوش پانیک شد، توضیح اینکه جمعیت ملی مبارزه با استعمار روز بیست و ششم شعار تشکیل مجلس موسسان را رسماً اعلام کرد، ولی حزب بدون اینکه بدانند این شعار، یعنی تشکیل مجلس موسسان، تا چه حد در بین توده‌ها جا خواهد افتاد و حتی بدون اینکه منتظر عکس‌العمل جنبه ملی و شخص دکتر مصدق و هواداران‌ش باشد، با ردیگر دستخوش شتابزدگی شد و تقریباً بفاصله چند ساعت شعار تشکیل جمهوری دمکراتیک ملی را طرح و اعلام کرد و افراد حزب و هواداران ملی - بایستی حول این شعار جدید در همه جا به کارته‌یج و تبلیغ بپردازند.

این قضاوت که حزب دستخوش شتابزدگی شد حداقل چیزی است که می‌توان در این مورد گفت زیرا همان‌گونه که یادآوری شد حزب در مورد توطئه کودتا، بجای همه چیز یعنی طرح برنامه حساب شده و واقعی برای مقابله با کودتا و استفاده از همه امکانات، که در آن ایام اندک نبودند، برای درهم شکستن توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع، فقط روی مذاکرات با جنبه ملی و جلب موافقت آن جنبه برای اقدام مشترک در قالب جنبه واحد امپریالیستی حساب می‌کرد، اما در این روزها حتی این خط مشی اتخاذی را نیز بدست فراموشی سپرد، ولی حقایق و واقعیات بیان دیگری داشتند، حزب تصور می‌کرد که کار رژیم سلطنتی تمام شده است و برای اینکه به اصطلاح پیش‌تازیش را اثبات کند آن چنانکه گفتیم دستخوش شتابزدگی شد ولی افراد و هواداران در عرصه واقعی مبارزه، یعنی در خیابانها و سینماها و کوچه‌ها، با مناظر دیگری

روبرو بودند که در محاسبات رهبری اصلاً بحساب نیا مده بودند: توضیح اینکه از همان روزی که جمعیت ملی مبارزه با استعمار شعار تشکیل مجلس موسسان را اعلام کرد، همه جا افراد جمعیت و هواداران در خیابانها با عکس العمل شدید قوای انتظامی اعم از آفراد پلیس و نظا میان مواجه می شدند، قوای انتظامی با گاز اشک آور و با طون و سرنیزه می تینگهای موضعی را پراکنده می ساختند و افراد را بشدت مضروب و مجروح می کردند و تا آنجا که می توانستند آنان را با زداشت می کردند، به کیفیتی که در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ما امکان نداشتیم که در محل جمعیت به کار روزمره و عادی بپردازیم، چون آنقدر گلوله های گاز اشک آور در آن حوالی منفجر کرده بودند که امکان تنفس نبود، در چنین شرایطی معلوم نبود که رهبری بر پایه چه محاسباتی خطر تکرار توطئه کودتا را منتفی می دانست و حتی از تعقیب خط مشی نادرست قبلی اش که حساب کردن روی جلب همکاری هواداران دکترومدق بود، عملاً دست برداشته بود. بعدها دکترومدق در مورد رویدادهای روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد و حمله به هواداران جمعیت چنین گفت: "من قوه ای در اختیار نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اخلالگران را تعقیب کنم... همه می دانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکیس دادم که هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظرا این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند..." (۷)

در چنین اوضاع و احوالی ما روز ۲۸ مرداد را آغاز کردیم. اعضای اصلی هیئت مدیره در اطاق یحیی خدا بنده رئیس جمعیت (که سمت دولتی اوریاست) اداره کل حفاظت اموال اتباع بیگانه و اداره اش در خیابان فردوسی کوچه طبس بود جمع بودند که خسر رسیدگروهی از او باش و چماقداران، از بازار و سبزه میدان، در مسیر خیابان ناصرخسرو راه افتاده و بطرف میدان توپخانه می آیند و به جانبداری از شاه شعار می دهند. به پیروی از دستور العمل حزبی کوشش برای این بود که با استفاده از دودستگاه تلفن با دفتر دکترومدق تماس برقرار گردد و مراتب به اطلاع ایشان برسد، همه کوشش ها بی حاصل بود و امکان برقراری تماس با شخص دکترومدق نبود. از طرف دیگر چون در دنباله

درگیری جناح‌های متخالف در کمیته مرکزی مسئول جمعیت در هیئت اجرائیه
 در همان روزها تعویض گردیده و دکتر یزدی بجای دکتر کیا نوری تعیین شده
 و او نیز جزیک دیدار مختصر در شب روز ۲۵ مرداد، با فراکسیون حزبی جمعیت
 بعمل نیاورده بود، عملاً هیچگونه تماس منظمی بین این مسئول و جمعیت
 تنظیم نشده بود. قدوه یا کیا نوری در ارتباط بود ولی او دیگر مسئولیت
 مستقیمی در کارهای مربوط به جمعیت نداشت و بنا بر این عملاً هیئت مدیره
 در بلا تکلیفی بسر می‌برد. در این فاصله زمانی چماقداران در خیابان
 فردوسی به دفتر جمعیت ریخته و افراد را مضروب و آنجا را تخریب و اوراق و
 کتابها و روزنامه‌ها و اسناد موجود در جمعیت را به خیابان ریخته و آتراه
 آتش کشیده بودند، همین بلا را بر سر روزنامه چلنگر که در همان ساختمان
 جمعیت ملی مبارزه با استعمار بود، و جمعیت هواداران صلح که با فاصله کمی
 در همان حوالی بود، نیز آورده بودند. حوالی ساعت ده و نیم یا یازده بود که
 آقایان سعید فاطمی و نیکپور نائینی سراسیمه وارد شدند و نفس زنان تعریف
 کردند که چگونه و با شورش و چماقداران بدفاتر روزنامه‌های "باختر امروز" و
 "خبر" ریخته و آنجا را نیز به آتش کشیده‌اند. حضور آقایان در آن شرایط در
 محل اجلاس هیئت مدیره جمعیت ملی مبارزه با استعمار معنی خاصی داشت؛
 آنان بجای اینکه به مقامات دولتی مراجعه کنند یکسره نزد ما آمده بودند،
 یعنی نه تنها سرنوشت خود را با ما یکی میدانستند بلکه در واقع چشم‌انداز
 شان فقط به ما بود. اما دریغ که نمی‌دانستند ما نیز چشم‌براه دستور حزبی
 هستیم و دستور حزبی عجالاً "چیزی جز اخذ تماس با دفتر دکتر مصدق چیز دیگری
 نیست! البته قدوه در این فاصله موفق شده بود با منشی مخصوص دکتر مصدق
 تماس بگیرد و از این طریق حقایق را به اطلاع او برساند. هنوز آقایان سعید
 فاطمی و نیکپور نائینی جمع ما را ترک نکرده بودند که سه تن از اعضای
 هیئت اجرائیه سازمان جوانان (زاخاریان، مرندی، آرشاک طهماسبی) ما را
 خدا بنده (سراسیمه) ترا از آقایان نامبرده وارد شدند و بانگ‌های کنجکسا و
 ما را برانداز کرده و یکسر بطرف خدا بنده رفته و درگوشی مطالبی به او گفتند
 که رنگ از روی خدا بنده پرید و ناگهان از جا بلند شد که به اتفاق آنان از آن

محل خارج شود. آقایان سعید فاطمی و نبکی پور نائینی خدا حافظی کرده و رفتند، و خدا بنده و قدوه و موسوی نیز بدین سال اعضای سه گانه هیئت احرائیه سازمان جوانان با عجله دفتر را ترک کردند و بدون اینکه اظهار کنند که کجا می روند و یا قراری برای داشتن تماس با ما (من و رحیم نامور) بگذارند. همراه من و رحیم نامور مهندس ژیللا که تا زکی عضو شورای جمعیت شده بود در دفتر مانده بود. نامور فوق العاده مضطرب بود، سجا ره حق داشت چون صاحب امتیاز و مدیر رسمی روزنامه شهیار را رکان جمعیت بود، و همه کاسه کوزه ها سرا و شکسته می شد. سه نفری از دفتر خارج شدیم و چند دقیقه در مدخل ساختمان توقف کردیم. نامور چند بار به من گفت کجا برویم! من در ذهنم دو محل را در نظر گرفتم ولی مهندس ژیللا پیشنهادی کرد و تقاضا کرد که بمنزلش که فاصله زیادی از آن محل نداشت و در خیابان استخر منشعب از خیابان سبه بود، برویم. مهندس ژیللا هنوز خامت وضع را چنانکه باید درک نکرده بود و نمی خواست ارتباطش با ما قطع گردد. کوچه طیس کاملاً اشغال نظامی شده بود و با صله هر چند قدم یک سرباز مسلح ایستاده بود، همچنین بود و وضع در خیابان فردوسی. مصلحت ندانستیم که برای رفتن بمنزل مهندس ژیللا مسیر میدان توپخانه و خیابان سپه را در پیش بگیریم، ناچاراً از مقابل شهربانی وستاد ارتش و وزارت جنگ که در واقع بسیار خطرناکتر بود عبور کردیم و از طریق چند کوچه و پس کوچه به منزل مهندس ژیللا رسیدیم. جای تعجب بود که او با همه مقامات مهم نظامی و نظامی ارتباط و آشنائی داشت. در همان بدو ورود به منزل به چند جا تلفن کرد، پس از پایان هر مکالمه تلفنی وضعیت در مقابل ما تغییر می کرد. از جمله به سر لشکر مهنا کفیل وزارت دفاع تلفن کرد و متوجه شد که آن وزارتخانه در دست طرفداران شاه است، سرانجام به ما فهماند که نمی توانیم در آنجا بمانیم. من در دستشویی تمام حیبهایم را خالی کردم و با یک قیچی سیل هایم را از ته زدم که تغییر قیافه داده باشم. در این حیص و بیص مهندس ژیللا با جای دیگری تماس تلفنی گرفت و قبلاً از برقراری تماس گفت می خواهم بدانم شیخ در چه حال است (مقصود از شیخ محمد رضا قدوه بود). با او صحبت کرد و گفت که... (اشاره به نویسنده) همینجا است

کوبید و حرف او را با ورنکرده بود، چون وقتی که بلافاصله کوشی را سه من
 دادند و از من علامت‌شناسی خواست، من هم نشانی لازم را دادم. فرسوده
 پس از حصول اطمینان از هویت واقعی مخاطب چنین گفت: "من با حسین
 (کیا نوری) در تماس هستم و گفته است، که با دکتر مصدق تماس گرفتند و
 پیشنهاد کرده ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر هنک تا هنک به فرماندهی سرهنک
 حمیدی برای سرکوب او باش و چاقو کشان به شهر بیاید ولی دکتر مصدق
 اطمینان داده است که سرتیب دفتری ابتکار عملیات را در دست دارد. و سه
 زودی شهر آراش خود را با زخواهد یافت پس از این مذاکرات تلفنی ما از
 منزل مهندس ژیللا خارج شدیم بدون اینکه بدانیم به کجا خواهیم رفت. ساعت
 حدود ۲ بعد از ظهر بود و هوا فوق‌العاده گرم و سوزان، توصیف آنچه در آن روز گرم
 تاستانی در کوچه و پس‌کوچه‌ها دیدیم از حوصله این نوشته خارج است، آنچه
 از همه بیشتر ما را آزار می‌داد حرکات دست‌ها و پاش نبود که هر یک سهمی خود
 را از غارت منزل دکتر مصدق بدوش می‌کشید و یا شعارها و فحش‌ها و ناسزاهای
 رکیکشان از جمله عبارت "پوست و روده توده‌ای می‌خریم" نبود که با فریاد
 آنرا مرتباً تکرار می‌کردند، بلکه نگاه‌های متعجب و استعجاب‌آمیز اعضا و
 هواداران جمعیت بود که بسیاری، ما دو نفر را می‌شناختند، به ما نزدیک نمی-
 شدند ولی نگاه‌هاشان گویا بود و حکایت از سرگردانی و بی‌تکلیفی‌شان می-
 کرد... دو محلی را که من برای اختفا در نظر گرفته بودم در حوالی دانشگاه
 قرار داشتند و آن نقاط مرکز عمده تظاهرات او باش و مخالفین بود و تقریباً
 تمام آن کوچه‌ها مملو از جمعیت بودند بنا بر این پس از مدتی آمد و شد و سنجش
 موقعیت به این نتیجه رسیدیم که در حال حاضر امکان ندارد که ما بتوانیم
 بجایگاهی که میخواهیم برسیم، این بود که من با کمال تاسف ناچارنا مور را
 تنها گذاشتم و از او خدا حافظی کردم و در اندیشه بودم که به منزل یکی از
 دوستان شخصی خود بروم، همین کار را کردم و با مصیبت زیاد و استقبالی
 مخاطرات خود را به تحریش رساندم و در منزل یکی از دوستان مخفی شدم، پس
 از یک هفته چون اطلاع یافتم که در این فاصله کسی به منزل ما مراجعه نکرده
 شبانه به منزل برگشتم و فردای ورودم با زداشت شدم، در زندان فرمانداری